

سودمند خواهد بود. بتوسط اینگونه مجامع میتون پیشنهادهای به دولت نموده اجرای آنرا خواستار شد. در هر صورت بر دانشمندان است که لحظه اسوده نشینند و در این راه تامیتوانند کوشش وجدیت نمایند.

قوافی اشعار

حفظ قواعد اساسی - ایا میشود امعروف را با مجهول، دال را با ذال - ذ، ز، ض، ظ را با هم قافیه نمود؟

کسانیکه از شعر و شاعری اطلاعی دارند بخوبی میدانند که نظم و شعر دو کلمه مترادف نیست و برعکس نثر و شعر با یکدیگر متناقض نمیشد ولی بهترین لباس شعر و زیباترین قباای که بقامت این شاهد غیبی برازنده است نظم است. پس وقتی خواستیم شعر را بنظم بگوئیم مجبوریم قواعد وزن و قافیه را مراعات کرده حتی المقدور مطالب را ساده و فصیح بیان نمائیم.

در این مقاله فقط میخواهیم قدری از قافیه صحبت کنیم و قبلا از ارباب ذوق و ادبای حقیقی استمداد میمائیم که اگر مطلبی بر خلاف ذوق خویش و قواعدی که تا کنون مراعات میشده یافتند ما را معذرت دارند چه ما هم حق داریم آنچه میدانیم بیان نمائیم.

مراعات قافیه مطلقا در نظم « قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و غیره » لازم و واجب است. حال به بینیم قافیه چیست و قواعد آن کدام است. آنچه عموم ادبا بر آن متفقند این است که در قافیه تلفظ مناط است نه کتابت بدینمعنی که اگر دو کلمه یا دو حرف در کتابت

مختلف ولی در تلفظ یکسان باشد با هم قافیه توان نمود و سر این مسئله هم معلوم است چه ، اثر نظم و لطافت آن از راه گوش درك میشود نه از طریق دیده ، شعر (۱) را هر چند قشنگ بروی کاغذ بنویسند و هر چند هم سعی کنند که حروف ایبات با هم شبیه باشد وقتی مراعات قواعد وزن و قافیه نشود يك چیز بسیار بی مزه ایست . بعبارة اخری لازم است شعر بگوش خوش آید نه به دیده . این مسئله از اشعار شعرای بزرگ بخوبی واضح میگردد که مثلاً « واو » یا « یا » را با واو یا « یایی » که از اشباع ضمه تولید شود قافیه نموده اند . مولوی فرماید :

بار دیگر بایدم جستن زجو

كل شیء هالك الا وجهه

(ایضاً) فهم نان کردن نه حکمت ای رهی

زانکه حق گفتت کلوا من رزقه

چون نمیخواهیم مقاله بطول انجامد بهمین اشاره اکتفا میکنیم و هرگاه خوانندگان مایل تحقیقات کافی باشند ممکن است رجوع به رسالاتی که در خصوص قافیه و شعر نوشته اند بنمایند تا بدانند که حتی قافیه کردن « نون » را با نونی که از تنوین حاصل میشود جایز دانسته و در این خصوص استشهاد از شعرای بزرگ آورده اند چنانچه مولوی راست :

موسیا در پیش فرعون زمن

نرم باید گفت قولا لیناً

(۱) در این مقاله هر جا کلمه شعر استعمال میکنیم مقصود همان

شعر منظوم است .

دیگر آنکه میدان شاعر باید وسیع باشد و بواسطه تنگی قافیه مجبور نشود از افکار بلند خود صرف نظر نماید و چه مشکل تر از این که شاعر را مجبور کنند در قافیه مراعات کتابت را هم بنماید و چنین زنجیر کرانی پهای طبع طالبش بندند. شعرای بزرگ که خواسته اند مطالب عالی و مفصل بیان کنند همیشه خود را از بعض قواعد قافیه که باعث زحمت آنان بوده خلاص کرده اند. میتوان گفت اکثری از شعرای بزرگ ایران از قبیل سعدی، حافظ، فردوسی، مولوی، سنائی، عطار و غیره چنانچه بایست قوانین قافیه را مراعات نکرده اند. حقیقه هم حق بجانب آنها بوده و راه راست را هم آنان طی کرده اند. گفتیم قاعده کلی در قافیه مراعات تلفظ آن است و وقتی مراعات این مسئله شد قواعد دیگر جزئی است و صرف نظر از آن میتوان نمود و بایست از بیان مطلب بلندی محض اینکه مثلاً « قید » قریب المخرج است صرف نظر نمود. این را هم اظهار میکنیم که ما هیچ وجه طرفدار این نیستیم که شاعر از هر گونه قید و قاعده میتواند صرف نظر کند و بکلی در این خصوص آزاد و فارغ البال باشد بلکه بر این عقیده ایم که قافیه را قواعدی است اساسی که مراعاتش واجب و حفظش لازم است. در این عهد که « ماشاء الله » در ایران همه کس شاعر شده و هر کسی خود را ادیب میدانند بایست این قواعد اساسی را از جان نگهداشت و نگذاشت میدان بدست هر شیادی افتد که دیگر شعر را صنعتی نپنداشته باطیل خود را ادبیات نامد.

ان قواعد اساسی بعقیده ما همان است که تا کنون هموم شعرا

بمخفظش کوشیده و تخلف از آن را جایز ندانسته اند. مثلاً مراعات «روی» و «قید» حفظ حرکات «حذو» و «توجیه» در صورت ساکن بودن روی و در کلیه قوافی مردفه. ایضا مراعات حروفی که بعد از روی آید «وصل، خروج، مزید، نأثره» و حفظ حرکت «روی» و مابعدش از واجبات است. کسیکه از این قواعد چشم پوشی کرده شعر بگوید نه فقط شاعر نیست بلکه جاهلی است خود نما که میخواهد مکتب نرفته استاد بشود. پس وقتی گفتیم که حتی المقدور بایست میدان شاعر را وسیع نمود مقصود این نیست که بکلی قواعد اساسی را از میان برداشته میدان را خالی گذاشت. شعر یکقسم صنعتی است که حفظ قواعدش از واجبات است. شاعر علاوه بر اینکه باید دارای موهبتی خاص، عواطفی رقیق، قوه تصویری بلند باشد میبایست از قواعد عروض، قافیه، بدیع و غیره اطلاع کافی داشته باشد و اقلاً چندین هزار بیت شعرای نامی را از حفظ بداند و کتب بسیاری مطالعه کرده باشد والا همانطور که هر کسی که میتواند زمزمه کند آوازه خوان و مغنی نمیتوان نامید همانطور هم هر کسی که شعر بگوید شاعر نیست. آری تار یا ویلون را هم بدست هر بچه بدهید میتوانند با انگشت خود بروی سیمهای آن زده صدای هجوی بیرون بیاورد ولی آنکس که بتواند تار یا ویلون خوب بزند باید مدتی زحمت کشیده باشد

معذک بعض قواعد راجع بقافیه امروز موجود است که حقیقه جز اینکه اسباب زحمت شعرای حقیقی بشود هیچگونه فایده ندارد و مراعاتش بعقیده نگارنده بهیچوجه لازم نیست.

(۱) معروف و مجهول: قافیه ندانستن مجهولات « یائی » یا « واوی »

را با معروفات که اکثری از متقدمین عقیده داشتند و امروز بعض از ادبایم مراعاتش را واجب میدانند بنظر ما خالی از هر گونه فایده ایست و میتوان بدون اینکه از زیبایی شعر چیزی کاسته شود معروف را با مجهول قافیه نمود چنانچه اکثری از متأخرین از این قید بیغایده خود را رها کرده و از متقدمین مولوی و شیخ عطار مراعات آن را ننموده اند. راستی جای تعجب است که « نونی » که از تنوین حاصل میشود با « نون » اصل کلمه قافیه میکنند ولی « صبور » را با « شور » ؛ « خوب » را با « آشوب » ؛ « کیست » را با « نیست » ؛ « سود » را با « عود » ؛ « کشید » را با « مشید » و غیره و غیره قافیه ندانند. پس بهتر آن است که این قید را از پای ادبا بردارند و آنان را از این حیث راحت گذارند و بیجهت خرده نگیرند.

(۲) دال و ذال معجمه - ادبا گفته اند که اگر در فارسی

یکی از حروف شبکین « وافی ؛ الف ؛ یا » قبل از « د » باشد آن ذال معجمه است نه دال. مثلاً افتاد ، نهاد ، داد ، دید ، کشید ، تمام با « ذال » است نه با دال. لذا قافیه کردن معاد را با نهاد ، نمود را با جود جایز نمیدانند و بر عکس « افتاد » را با « نفاذ » ؛ « سود » را با « ماخوذ » ؛ « رسید » را با « لذیذ » قافیه شمارند. ما عجاله کار به این نداریم که این قاعده از کجا آمده ولی واضح میگوئیم که مراعات این قاعده امروز بر خلاف ذوق سلیم است. گفتیم که قاعده کلی در قافیه مراعات تلفظ است نه کتابت و این قاعده دال و ذال بکلی مخالف آن قاعده اساسی است. امروز تمام

ایرانیان کلمات « افتاد » « داد » « دید » را با دال مهمله تلفظ میکنند نه با ذال معجمه و حقیقه اگر کسی بگوید: حسن از بالا خانه بزمین « افتاد » فقیری را « دید » و یققران به او « داد » همه مخصوصاً عوام که از قاعده شیرین دال و ذال اطلاعی ندارند به او خواهند خندید. تا کسی باین گفته خرده نگردد و تصور نکند که مقصود مزاح است عرض میکنم که ما ذال را مانند « ز » تلفظ میکنیم مثلاً « لذید » را « لذیز » می خوانیم پس وقتی « لذید » را با کلمه « دید » قافیه میکنیم باید اینرا هم « دیز » بخوانیم یا بر عکس « لذید » را « لیدید » تلفظ کنیم تا به کوش ثقیل نیاید. پس عقیده ما بر این است که آنچه امروز با دال مهمله من نویسم و دال هم تلفظ میکنیم بایکدیگر قافیه نمائیم اعم از اینکه عربی باشد یا فارسی و آنچه با ذال می نگاریم و ذال تلفظ میکنیم بایکدیگر قافیه کنیم و البته در هر صورت مراعات قید و حرکات لازم و واجب است. لهذا « داد » را باید با معاد « دال مهمله » قافیه نمود نه با معاد « ذال معجمه ».

حال دانشمندان هر تلخی را که مایلد در حق ما بگویند که ما بکلی با این قبیل اشعار سعدی و سایر شعرا با وجود فصاحتشان مخالفیم:

هفته می رود از عمر و بده روز رسید

کز گلستان صفا بوی وفائی ندمید

هر چه زان تلختر اندر حق من خواهی گفت

کو بکو زان لب شیرین که لطیف است و لذید

بقیه دارد